

چه کسانی پشت در بانک‌ها طلا صید می‌کنند؟

اختلاف قیمت دولتی و آزاد سکه موجب ایجاد مشاغل کاذب در جامعه شده است...



اختلاف قیمت دولتی و آزاد سکه موجب ایجاد مشاغل کاذب در جامعه شده است

چه کسانی پشت در بانک‌ها طلا صید می‌کنند؟

شب تا صبح در خیابان بیدار مانده‌اند و لرزیده‌اند، بعضی‌ها که گرسنه بوده‌اند از این و آن می‌خواسته‌اند نان و غذایشان را با آنها قسمت کنند. کسی جرات نداشته از جایش بلند شود به هوای دستشویی رفتن یا خریدن چیزی برای خوردن. بچه‌هایی کوچک هم در آغوش بزرگ‌ترها بوده‌اند که تا سحر از سوز سرما گریسته‌اند و... این، شرح حال کارتن‌خواب‌های خرابه‌نشین شهرمان نیست، شرح آدم‌هایی است که آمده‌اند از آب گل‌آلود بازار سکه و ارز، به هر قیمتی که شده، زر صید کنند!

عمیق‌تر شدن تفاوت میان نرخ رسمی و آزاد سکه و متقاضیانی که به هوای کسب سود به بانک‌ها هجوم آورده‌اند تا سکه را به نرخ دولتی بخرند و با قیمتی بیشتر در بازار آزاد بفروشند، گرچه چندمین بار است که در سال جاری به‌وقوع می‌پیوندد، در چند روز گذشته بار دیگر توجه بسیاری از رسانه‌ها را به خود جلب کرده است، اما کمتر خبر یا گزارشی به این پرسش پاسخ داده که آیا همه آن متقاضیان بی‌صبر صف کشیده پشت در بانک‌ها، از اقشار متوسطی هستند که قصد دارند پس‌اندازشان را سکه کنند یا کسانی دیگر با اهدافی خاص‌تر نیز در میان این گروه‌ها دیده می‌شوند؟

ما برای یافتن پاسخ این پرسش به برخی شعبات منتخب بانک ملی سرکشی کردیم تا ماهیت مراجعه‌کنندگان به بانک‌ها برآیمان روشن‌تر شود؛ آنچه در پی می‌آید، نتیجه این مشاهدات است.

مسوول ثبت‌نام متقاضیان

در میان جمعیت همه یک نفر را به ما نشان می‌دهند. او مسوول ثبت‌نام متقاضیان است. از هر نفر 5 هزار تومان گرفته تا فهرستی تهیه کنند تا همه فردا صبح براساس فهرست او وارد بانک شوند. می‌گوید: در یک روز 265 نفر ثبت‌نام کرده است. با حساب خودش در یک روز یک میلیون و 325 هزار تومان کاسی کرده است. خدا بدهد برکت!

کارشناس ارشد هستم! کار دیگری ندارم!

طبیعی است که آقای م - الف نخواهد نامش فاش شود. فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی ارشد یکی از رشته‌های علوم انسانی است و مثل برخی از همکلاسی‌هایش بیکار و خانه‌نشین. اعتقاد دارد به هر حال، ایستادن در صف سکه، از خانه‌نشینی یا کارت پخش کردن در خیابان، سود بیشتری دارد. او می‌گوید: «چهارشنبه 2 تا سکه خریدم به قیمت 523 هزار تومان، فروختم 590 هزار تومان یعنی حدود 140 هزار تومان سود کردم.»

نوع رشته‌ای که در آن تحصیل کرده است باعث شده، تحلیلگری حرفه‌ای در حوزه اقتصادی باشد. الف می‌داند که این آشفته بازار، به ضرر اقتصاد کشور است. می‌داند پول‌هایی که امروز وارد بازار سیاه سکه شده‌اند، سرمایه‌های سرگردانی هستند که در آینده‌ای نزدیک، شاید به بازار سیاه دارو یا پوشاک یا مواد غذایی رونق دهند، می‌داند که این حباب بزرگ و ترکیدنی، فقط مرهمی زودگذر برای حل مشکلات اقتصادی اقشار متوسط و کم‌درآمد جامعه است و اگر قرار بود سرمایه مردم به سمتی صحیح هدایت شود طبیعتاً باید به سمت تولید می‌رفت، اما آخر همه این حرف‌ها، جمله‌ای هست که او را مجاب می‌کند همچنان در صف بایستد «شغل کاذب داشتن از بیکاری بهتر است!»

کارگرم، مهریه می‌دهم

این یکی برعکس نفر قبلی، سر و وضع به هم ریخته‌ای دارد و به هر زنی که از کنارش می‌گذرد با دلخوری و خشم نگاه می‌کند. صدایش بلند می‌شود «سود؟ چه سودی؟ من باید مهریه بدهم. هر ماه، یک سکه!».

کارگر ساختمانی است و شنیده در ماه‌های آینده قیمت سکه بالاتر خواهد رفت، به همین خاطر هم دار و ندارش را پول نقد کرده است و آمده بانک که سهم 5 سکه‌اش را بخرد و برود و تا 5 ماه، غصه جور کردن سکه‌های مهریه زنش را نداشته باشد.

شهروند ديگري که به نظر آرام و شيك پوش مي آيد هم در صف ثبت نام کنندگان ايستاده و با لبخند مي گويد: من مقداري پول اضافي داشتم، ترجيح دادم که آن را به سکه تبديل کنم. فکر مي کنم بهترين کاسبي در حال حاضر خريد سکه از بانک و پس انداز يا فروش آن باشد.

اسم را خط زدند

بيوه زني که با مرگ شوهرش، به امان خدا رها شده است، بي حامي، بي کار، بي آينده. بيرون از بانک نشسته است و مي گريد. بيوه است اما سرپرست خانوار نيست و از وقتي شوهرش را از دست داده و خانواده همسرش، تکه هاي زندگي او و دو دخترش را به عنوان ميراث برده اند، چشمش به دست دوست و آشنا است. مي گويد بهزيستي و کميته امداد هر کدام دلایلي آورده اند تا او را تحت پوشش خود نگیرند.

اين زن مي گويد پول خريد 5 سکه بانک را از نيکوکاري، قرض گرفته است و ديشب تا حوالي ساعت 3 بامداد بين حدود 150 نفري که قرار بوده شب را تا سحر پشت در بانک سر کنند و صبح براي دريافت سکه ثبت نام کنند، در خيابان گذرانده است.

مي گويد «؛قرار شد هر يك ساعت يك بار، در طول شب اسامي حاضري را که پشت در بانک منتظرند بخوانند و هر کس غايب باشد اسمش را خط بزنند! من هم از ديروز غروب تا ساعت 3، با دخترم پشت در بانک نشستم، اما حوالي آن ساعت ديدم جو مناسبی برقرار نيست.»

زن ديده است که از ميان منتظران پشت در بانک کساني در خودروهايشان قليان مي کشند و حرف هايي ميان جمعيت رد و بدل مي شود که چندان درست نيست و به همين خاطر خواسته دخترکش را به خانه ببرد و خودش بار ديگر به صف برگردد.

«؛به آن که اسامي را مي خواند گفتم بگذار بروم دخترم را بگذارم خانه. محيط اينجا امن نيست. اگر نبودم اسمم را خط زنن تا برگردم...» او برگشته است و حالا فهميده اسمش را خط زده اند. حالا بايد 3 روز ديگر صبر کند چون اسمها را در گروه هاي 50 تايي تا 3 روز آينده تقسيم بندي کرده اند.»

چند روز مرخصي مي ارزد

محمد- ن هم کارمند يك اداره دولتي است. مرخصي روزانه گرفته که با خريد سکه از بانک بتواند سودي به جيب بزند. او با تعجب مي پرسد: مگر ما روزي چقدر حقوق کارمندي مي گيريم؟ يك روز مرخصي گرفتم، 400 هزار تومان سود مي کنم. نمي ارزد؟

ما اجير شده ايم خانم!

پيرمرد، با انگشت اشاره اش مرد خوش پوشي در آن طرف بانک را نشانه مي رود. «؛مي بيني.... من و 15 نفر ديگر با اين بابا آمده ايم.» مي خندد «؛ما اجير شده ايم، وگرنه ما را چه به سکه خريدن....» پادوي بازار است با 7 سر عائله. حتي پولي براي خريد يك کاپشن نو که سرشانه هايش پاره نباشد يا تعمير دندان هاي سياه شده و يك در ميان دهانش را هم ندارد ولي حالا کارت ملي به دست، آمده است براي خريد سکه.

پيرمرد بار ديگر به مرد خوش پوش اشاره مي کند که در سمت ديگر بانک ايستاده است، مي گويد «؛توي اين چند روز کار من و بقيه همين شده است. کارت ملي مي آوريم. همراه دلال ها مي آييم بانک. هر کدام 5 تا سکه مي گيريم. تحويلشان مي دهيم. روزي 50 _60 تومان هم عايدمان مي شود.»

طرف مرد خوش پوش که مي روم مرا مي شناسد. صدايش بلند مي شود «؛خبرنگاري؟ ما حرفي با تو نداريم. از کي سکه خريدن جرم شده؟». اجير شده نگران مي شود که مبادا مرد خوش پوش او را از کار بيکار کند. مرد جواني مي آيد کنارم و زمزمه مي کند: «؛50 نفر اول فهرست که مي بيني بيشرشان روزمزدهاي اجير شده اند. خودشان پولي ندارند براي صراف ها خريد مي کنند.»

بقيه مردم هم حرف هايش را تايبيد مي کنند که در چند روز گذشته هر دلال 25 _30 نفر را اجير کرده است تا بيايند و با کارت هاي ملي شان، براي صراف ها سکه بخرند.

به اطرافم نگاه مي‌کنم. اجيرشده‌ها را مي‌شود از سر و وضعشان تشخيص داد، از دندان‌هاي پوسيده و صورت‌هاي آفتاب سوخته‌شان، از لباس‌هاي ژنده و دست‌هاي پينه بسته‌شان، از نگاه‌هاي پرحسرت‌شان به اسکناس‌ها و ذوق‌زدگي‌شان وقتي اسمشان خوانده مي‌شود و مي‌روند تا سکه‌ها را تحويل بگيرند و آن‌وقت همانجا در بانک، به دلال‌ها تحويل‌شان بدهند يا با وحشت در لباس‌ها جاسازيشان کنند و با عجله به سمت صرافي‌ها راه بيفتند. اجيرشده سر تکان مي‌دهد «آره... خيلي‌ها مثل من هستند.» و چشمش ميانه جمعيت مي‌چرخد. مردم شتابزده با هم جر و بحث مي‌کنند، اما اول يا آخر بودن براي اجيرشده‌ها مهم نيست. آنها ذوق‌زده پخش مجدد فوتبال را از تلويزيون بانک تماشا مي‌کنند و مي‌خندند. نوبت پيرمرد اجير شده رسيده است. اسمش را خوانده‌اند و او از روي نيمکت بلند مي‌شود و هيچان‌زده سمت باجه مي‌رود. مي‌گويد: «اگر پول داشته‌ي سکه خريدي، نفروش... دلال مي‌گفت تا عيد هر سکه هزار تومان سود مي‌دهد...».

مريم يوشي‌زاده / گروه جامعه